

صخره بیستون

و راه خواندن خط پارسی باستان

بقلم استاد محمد مبروك نافع

در سال ۱۴۷۲ میلادی پیش از آنکه « کریستف کلمب » بکشف امریکا نائل آید مردی بنام « گوسا فارت بار بارو » در شهرهای ایران سیاحت میسکرد و در سیاحت خویش بیکی از تلال فارس رسیده و در آنجا بدیدن چیزهایی که حس کنجکاری او را بر انگیخت توفیق یافته بود. این تلال را عده ای از معابد قدیمه که در طرف کوهستانها بر پا شده است میپوشانید و در حدود بیست قرن ازیرستندگان خالی مانده بود. « بار بارو » بر دیوارهای این معابد خطوطی مشاهده کرد که بگمان او بوسیله میخ هائی تیز در آن حادث شده بود.

چون بار بارو بدیار خود برگشت یاران خویش را از آنچه دید بیا گاهاندولی اروپا در این هنگام گرفتار حمله ترکان بود و مردم گرفتار اموری بمراتب مهمتر از تفکر در باب خط مجهولی در قلب آسیا بودند.

بر این امر بقرن و نیم بگذشت تا مردی از ایتالیا بنام « پیتر و دلا واله » در خلال کوههای فارس که « بار بارو » نیز تقریباً دو قرن پیش بزیرت آن دست یافته بود بسیاحت پرداخت. او نیز از دیدار این نقوش عجیب بحیرت افتاد ولی چون مردی تیز هوش و برد بار بود بدین فکر افتاد که از آن نقوش نمونه ای بر دارد سپس آنرا بانضمام تقریری از ملاحظات و آراء خویش بیکی از دوستانش موسوم به « شیپانو » که در شهر ناپل پزشکی میکرد ، داد. شیپانو نیز از این رسمهای عجیب نسخه ای برداشت و گروهی از دانشمندان را بدان متوجه ساخت ولی این بار نیز اروپائیان

بر اثر جنگ‌های بین‌بروتستانها و کاتولیکها (که این وقت در کمال شدت خویش بود و مردم مخالفین خویش را بهانه‌های دینی بقتل میرساندند) معلوم چندان متوجه نبودند. بر این کیفیت نیز قرنی بگذشت و کسی بدین «خط میخی» عنایتی مبذول نداشت تا آنکه قرن هژدهم فرا رسید.

قرن هژدهم قرن دوستداری علم است. در این قرن مردم بحل مسائل غامضه علمی توجه فراوان کردند چنانکه چون فردریک پنجم پادشاه دانمارک عده‌ای از علما را برای اعزام یک هیئت علمی آسیای غربی، دعوت کرد عده فراوانی از دانشمندان خواهش او را پذیرفتند؛ اعضای این هیئت اعزامی در سال ۱۷۶۱ حرکت کردند و شش سال در سیاحت بودند و در این مدت جمله اعضا این هیئت وفات کردند و تنها از ایشان «کارستن نیبهر» که دارای تربیت سخت زارعین آلمانی بود و بر عکس دانشمندی که در میان کتب و مدارس بزرگ شده بودند با مشقات برابری میتوانست کرد، بر جای ماند.

«نیبهر» مردی دلیر و جوان و بیبیک بود و هیچ زدی نداشت و بسفر خویش همچنان ادامه داد تا سر انجام بخرابهای پرسپولیس (استخر) رسید و در این جا یکماه در استنساخ آنچه از نقوش دیوارهای قصور و معابد بنظر او می آمد رنج برد. کارستن نیبهر چون بدانمارک مراجعت کرد مکشفات خود را برای تحقیق فاضلان منتشر ساخت و در کشف رموز آنها - یعنی فراوان کرد ولی توفیقی در این کار نصیب او نشد و البته چون بر کثرت زحماتی که میبایست در این راه متحمل شد آگهی بابیم از این عدم توفیق او هیچ تعجبی نخواهیم کرد.

«شامپولیون» در گشودن طلسم نقوش هیروگلیفی مصری صور کوچکی در مقابل خود داشت که مبنای تحقیق وی میتوانست گردید ولی خط کتیبه پرسپولیس را تصویری نبود و فقط از عده بیشماری اشکال شبیه به «V» تشکیل می‌یافت که در برابر چشم اروپائیان از آن چیزی مفهوم نمیتوانست شد. ما اکنون پس از حل مشکلات میدانیم که خط اصلی سومری ها مانند خط

مصریان قدیم بتمامه خط تصویری بود. اما مصریان از ایام بسیار قدیم بیدگی های پایروسی دست یافتند و توانستند صور خویش را بر آن سطوح صاف نرم بشکل اندولی اهالی بین النهرین ناچار بنقر کلمات بر صخر های سخت کوهستانها یا قالبهائی از آجر بودند و این کیفیت بتدریج ایشان را بتوسعه دایره شکل و ایجاد تغییراتی در آن ناگیر کرد تا نقر آنها بر چیز های سخت آسانتر صورت گیرد و آخر کار در نقر مطالب خویش بر سنگها یا آجرها محتاج بالقبائی شدند که دارای بیشتر از ۵۰۰ مجوعه از مجموعات حروف بود. ولی باز هم وسایل نامبرده برای توضیح مطالب ایشان از طریق ترسیم مناسب و کافی نبود و ما اکنون برای نمونه بذکر چند مثال می پردازیم:

کلمه «ستاره» در اوایل امر بر آجرها با میخ بشکل چهار خط کوتاه که از وسط بگدبگر را قطع میکردند رسم میشد ولی از این رویه بتدریج عدول و برسم سه خط مسماری متقاطع اکتفا کردد سپس بر آن شدند که بانکل ستاره «آسمان» را نیز بنمایند و این خود باعث ایجاد شکل تازه ای شد و تصویری که نماینده آسمان و ستاره هر دو بود عبارت بود از دو خط میخی متقاطع که یک زاویه دهند و بدین طریق بر تعقید امر نسبت بسابق افزوده شد.

همین طور «گار» نیز بشکلی که نماینده سر این حیوان است نمایش داده میشد ولی بعداً در خطوط آن تغییر و انبساطی ایجاد شد بعدی که اگر کسی از اصل آن آگاه نباشد نمیتواند در یابد که این خطوط سر گاو را نشان میدهد - در باب «مهی» نیز همینطور است.

«آفتاب» اول بشکل دایره ای رسم میشد و سپس بر اثر اشکال رسم آن بر چیزهای سخت تغییری در آن راه یافته بچهار خط مساوی که تقریباً بشکل مربعی شبیه است تبدیل شد^۱

۱ - چنین خطی را در زبانهای اروپائی خط «ایده او گرامی» نامند یعنی خطی که علامات آن میت فکر باشد نه معرف اصوات. چنانکه در متن دیده آید بجای هر مفهوم ذهنی و کلی مثلاً شهر، بیر، گاو، خانه و غیره علاماتی مخصوص داشتند که در اوایل امر شبیه باصل واقعی خود بود ولی بعد بر اثر اشکالی که در نقر این اشکال بر بیخ و خم بر صخرها و آجرهای سخت و الواح وجود داشت از انحاء خطوط حتی المقدور کاسته شد و اشکال بصورتی تازه ای که دور از اصلند در آمدند. مترجم

از این امثله بر کثرت اشکالی که در تفسیر معانی این صور بعد از تطور و انبساطی که برور در آنها راه یافته و بکلی رابطه بین هر يك را با شکل اصلی که برای بیان مقصود ترسیم میشد از بین برده است: آنگهی یاقتم و چون بر این کیفیت مطلع شده باشیم از این امر تعجب نخواهیم کرد که یکی از دانشمندان آلمانی به نام «گروتفند» بعد از نشر متون «نیبوهر» و سه قرن پس از کشف آن، سه سال رنج برد تا بیاری صبر و کنجکاوای و هوش فراران خود بحل چهار معمی از این معماهای بی شمار نایل آمد و حروف چهارگانه ذیل را خواند:

«د»، «الف»، «ر» و «ش» - و این حروف چهارگانه است که اسم «دارش»

که در نزد ما به «دارا» معروف است از آنها درست میشود!

۱ - البته حاجت بتوضیح نیست که نویسنده در اینجا دچار اشتباه شده است چه اسم داریوش در کتیبه بیستون «داریوش» است نه «دارش» و بنابراین حروف چهارگانه مزبور قسمتی از حروف این نام میباشد نه تمام حروف آن. اما طریقه ای را که گروتفند برای پیدا کردن القای میخی پیش گرفت مبین هوش تیز و «متد» صحیح اروپائیان در تحقیق است و مادر اینجا چند سطر از کتاب «لنگواستیک» تألیف «آبل هولاک» نویسنده فرانسوی را برای نمایان زحمات گروتفند و نیز اشتباه دیگر نویسنده در متن نقل می‌کنیم:

«کتیبه‌ای که با زحمت تهیه میشود و خطوطی که با تحمل حرارت بر سنگ تکر میگردد بلاشک و طبیعتاً بحدوث تاریخی مربوط است و ممکن است شرح کاریکی از سلاطین باشد. بنا بر این باید در این کتیبه اول بجستجوی کلمه «شاه» پرداخت. پس از این فکر چند کلمه یافت که دارای حروف متحد بوده و بجایه آخری کلمه واحدی بوده اند که در چند جا تکرار میشدند. گروتفند تصور کرد که این کلمات باید معنی «شاه» را بدهد. و نیز گروتفند ملاحظه کرد که برخی از این کلمات اغلب مضاف بعلامات دیگری هستند و چنین تصور نمود که شاید کلماتی که دارای این علامتند جمع همان کلمه اصلی که ممکن است معنی «شاه» بدهد باشد. علاوه بر این گمان کرد که کلماتی که قبل از اینها آمده اسامی خاص بوده باشد و اینکه متعاقباً تکرار شده است، شاید بیان سلسله نسب باشد بدین ترتیب: «فلان، شاه شاهان، پسر فلان، شاه» - گروتفند با تعقیب این روش به پیدا کردن چند حرف از حروف میخی فارسی نایل شد. (مترجم)

سپس واقعه ای رخ داد که فقط در این ایام پر از سعادت، پیش از آنکه برق و بی سیم سراسر جهان را بشکل شهر بزرگ واحدی در آورد اتفاق می افتاد و آن چنانست که: در ضمن آنکه اسانید تیز هوش و کنجکاو اروپائی شبهای دراز در روشنائی شمع بگشودند طلسم این خط آسیائی بروز می آوردند، جوانی نام «هنری رالینسن» در شرکت انگلیسی «هند شرقی» بعنوان مستخدم نظامی کار میکرد. از عادات این جوان بسر بردن ساعات متمادی در تحقیق زبان فارسی بود - پادشاه ایران یکوقت از حکومت انگلیسی خواهش کرد که یکی از افران خود را برای تربیت سپاه او بوی دهد! از طرف حکومت به رالینسن امر شد که بطهران حرات کند. او نیز بجانب این شهر حرکت کرد و شروع بسیاحت در سراسر ایران نمود اتفاقاً یکروز قریه بیستون را که ایرانیان قدیم «باگستانا»^۲ یعنی مسکن خدایان^(۱) می نامیدند، زیارت کرد.

چند قرن پیش شاهراه بین عراق و ایران از این قریه میگذشت پس دارا شاه ایران صخره های سخت و مرتفع اطراف آنرا برای نگارش چیزهایی که نماینده عظمت وی بعالمیان باشد مهیا کرد و در کنار راه در جای مرتفعی شطری از کارهای بزرگ خود را بزبان فرس قدیم و بابلی وزبان مردم شوش (عیلامی) نگاشت و برای فهم اختصاصی

۱ - البته مطلب بهمین سادگی که نویسنده بیان کرده است نیست بلکه این قضیه مربوط است بمعاهده ای که دولت ایران بافرستاده شرکت هند شرقی ایران بعد از نقض معاهده ناپلئون کرد. یکی از تعهدات دولت انگلیس فرستادن افسرانی برای درآوردن سیاه ایران بشکل سیاههای آنروزی اروپا بود. اما رالینسن یکی از مأمورین نظامی انگلیسی در ایران بوده است.

۲ - کلمه «باگستان» از «بغ» یعنی «خدا» درست میشود و این کلمه در یونانی نیز «باگستان» ضبط شده اما کلمه «مسکن الاله» که نویسنده آورده پیداست که باطل میباشد زیرا ایرانیان بتعدد کاملی در مبداء معتقد نبودند و حتی بعضی از دانشمندان اوستاشناس ثنویت محض را نیز در مذهب زردشت انکار نموده و دراصل آن نوعی از توحید قائلند.
(مترجم)

که بخواندن هیچیک از این سه زبان توفیق نیابند امر داد تا صورتی از او بر آن نقش کنند ...

این صور و متون سه گانه آن چند صد قدم از سطح زمین بالاتر است ولی رالینسن خود را بر اطراف این صخره آویخت و در معرض خطر و هلاکت افتاد و چندان کوشید تا تمام متون را استنساخ نمود.

البته این امر را اهمیتی عظیم و بلا نزاع بود و رالینسن بدین طریق در کشودن طلسم خط میخی قدیم، «گرو تفتند» سهیم گردید و این دو مرد یعنی افسران انگلیسی و عالم آلمانی بی آنکه یکی دیگری را ببیند و یا اسم او را بشنود، شروع به تحقیق و قرائت خط مزبور کردند.

این متن کهن بزودی در تمام بلاد انتشار یافت و هنوز نیمی از قرن ۱۹ نگذشت که اسرار خط میخی (چون این خط شبیه بمیخ است بدین نام موسوم شده است و اروپائیان آنرا «کونئی فورم» گویند که از کلمه لائینی «کونئوس» یعنی میخ مشتق است) شناخته شد و بدین طریق یکی از غوامض بشری حل گردید ...^۱
ترجمه: ذ. ص.

۱ - خط فارسی الفبائی است که ظاهراً بوسیله آرامیها از خطوط میخی بین النهرین اوقباس شده است. در این الفباء برخلاف الفباهای بابلی و آشوری که «ایند» او گرامی» بوده، برای هر صوت علائمی است (مثل الفباهای فعلی) و در آن فقط چهار ایداء گرام وجود دارد. البته اطلاعاتی که نویسنده مقاله داده است چندان کامل و مبسوط نیست و ما نیز فعلاً به همین حد اکتفا کرده بعداً بتوضیح بیشتری در این باب همت میکنیم.
مترجم

سخنان بزرگان

بکوش تا باکم بسازی، جویای ذوق باش نه تجمل، خواهان ظرائف باش نه خود آرائی، استحقاق و کفایت دانه باش و طلب احترام مباح، دلرا برای شنیدن نوا و آهنگ برندگان، کودکان، دانشمندان و تماشای ستارگان بگشا، باچهره گشاده، سخنان دیگران گویش فرادار، در کار شجاع باش، شتابکاری مکن و روحیه خود را از دست مده.